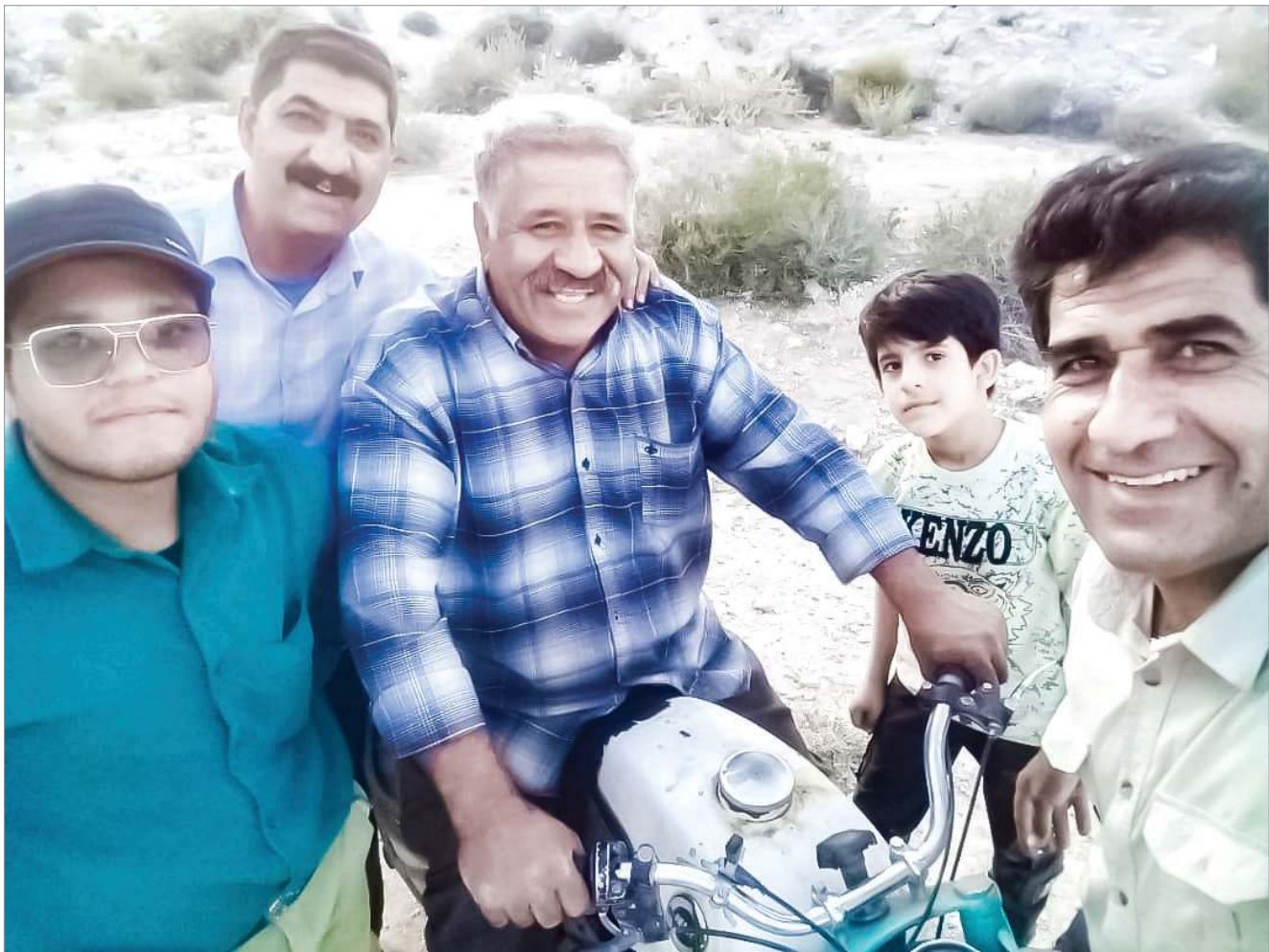




درباره مرد مهربانی از اهالی دستجه فسا که به پرنده‌های کوه‌ودشت آب‌ودانه می‌دهد

حالا پرندگان مونس من شده‌اند

عباسعلی سپاهی یونسی | تا همین حالا که دارم درباره محمدرضا خوبرو از اهالی روستای دستجه فسا در استان فارس می‌نویسم نمی‌دانستم روستایی به این نام هم هست که آدم‌های مهربانی مثل آقای خوبرو دارد. چند روز پیش دوستم مسعود نبی دوست پستی برایم فرستاد که تصویری از همین هموطن مهربان با محیط زیست بود. محمدرضا خوبرو سوار بر موتور قدیمی ایژ در حال رساندن آب به پرندگان و چرندگان در کوهستان بود. از همان عکس هم می‌شد صفا و سادگی آقای خوبرو را دریافت برای همین با او تماس گرفتم تا کمی از کاری که می‌کند برابم بگوید. نکته جالب اینکه در زمان تماسم، او در کوه بود و برای پرندگان و حیوانات آب و دانه برده بود کاری که آن را چند سال است انجام می‌دهد. باید به طبع بلند و مهربانی بی‌دریغ او درود فرستاد و دست مریزاد گفت و به داشتن هموطنانی چون او افتخار کرد.

یک اتفاق خیلی بد

دیده‌است‌ووقتی خشکسالی می‌آید،زندگی به نظرم برای همه مردم سخت‌تر از آن چیزی می‌شود که باید باشد؛ چون بارندگی که کم شودخیلی از چیزها تغییر می‌کندحتی زندگی پرندگان و حیوانات، من در همین روستای خودمان تا کلاس دوم به مدرسه رفتم، اما پس از آن دیگر درس‌م را ادامه ندادم؛ چون در مدرسه به من گفتند تو یاد نمی‌گیری وبهتر است دنبال کار خانوادات بروی. آن زمان ماگوسفندداشتیم برای همین دیگر به مدرسه نرفتم،وقتی هم خانواده‌خواستند دوباره من را به مدرسه بفرستند ستم بالاتر رفته بود و خلاصه نتوانستم درس‌م را بخوانم،وقتی برای خدمت سربازی رفتم آنجا توانستم کمی درس بخوانم البته‌باز هم در حدهمان دوسه کلاس وبه اندازه‌ای که بتوانم بنویسم یا چیزی را بخوانم. به نظر من آدم از فردای خودش باخبر نیست ونمی‌داند چه اتفاقی قرار است بیفتد یک وقتی زندگی عادی مان را می‌کنیم اما ناگهان اتفاقی می‌افتد که همه زندگی ما را عوض می‌کند. برای من هم این اتفاق افتاد آن هم وقتی بود که سال ۱۴۰۰ و در مسیر بندرعباس در تصادفی سه عضو خانواده‌ام یعنی دو دختر وهمسر‌م را از دست دادم. دوعضو خانواده‌ام در همان لحظه تصادف از دنیا رفتندویک نفر آن‌ها که به کمارفته بود بعد از دنیا رفت، اتفاق بسیار بدی بود برای من مثل یک شوک بود. وقتی اتفاقی به این بزرگی می‌افتد، روح وروان آدم از هم می‌پاشد برای من هم همین‌طور بود.پس از آن ماجرا اصلا حال و احوال من خوب نبود چون اتفاقی افتاده بود که منتظرش نبودم وبه گونه‌ای افسرده شده بودم.

من سال ۱۳۴۸ در روستای دستجه استان فارس به دنیا آمدم، روستای ما تقریباً ۵۵ کیلومتری با شهر فسا فاصله دارد. اگر بیشتر خواسته باشم درباره روستایمان برایتان بگویم می‌توانم به این اشاره کنم که مردم روستای ما بیشتر دامدار و کشاورز هستند وشغل‌های دیگری هم که وجود دارد مثل خیلی از روستاها، کارگری و این‌طور چیزهاست. جمعیت روستا هم بالااست. نکته دیگری که می‌توانم بگویم این است که روستای ما هم مثل خیلی از روستاهای کشورمان در این سال‌ها از خشکسالی‌ها آسیب



قبلاً کار من با ماشین به بعد دیدم دیگر همین ماشین‌م را فروختم

زندگی‌ام می‌گذرد. در حال حاضر

سنگین بود، اما از یک جایی نمی‌توانم به جاده بروم برای وبا پس اندازی که داشتم هم از همان پس انداز استفاده می‌کنم و البته گاهی دم دارم. یک پسر دارم که او هم الحمدلله کار است، می‌ماند زندگی خودم و این حیوانات و پرندگان که از پس اندازم آن را اداره می‌کنم. موتور من یک موتور روسی به نام ایژ است که قدیم در جاهای مختلف ایران بود، چون قدرت خوبی دارد و برای کوه و بیابان به درد می‌خورد وبه راحتی می‌توانم با موتورم روزی تا ۲۰۰ لیتر آب را به آبشخورها برسانم. گاهی شده که به خاطر بار زیاد موتورم و عمر بالایی که دارد خراب شده است مثلاً زنجیرش پاره شده و یا مشکل دیگری پیش آمده است. این جور وقت‌ها رنگ می‌زنم به دوستانم تا به کمکم بیایند اگر دوست دیگری با من آمده باشد با موتورش بکسل می‌کند تا خودمان را به روستا برسانیم.

من، موتور ایژ و پرندگان

تایستان که هوا داغ بود و همان‌طور که گفتم خشکسالی هم بود سعی می‌کردم هر روز خودم را به آبشخورها برسانم، هر روز برای دو کوه آب می‌بردم و خلاصه آب مورد نیاز را تأمین می‌کردم اما الان که هوا کمی بهتر شده است آب دیرتر تمام می‌شود و می‌توانم دیرتر آب ببرم، اما برای من لحظه غمگین وقتی است که ببینم آبشخوری خالی مانده است و پرندگان و حیوانات تشنه‌اند. تقریباً در ماهه یای میلیون تومان وشاید هم بیشتر من برای آب‌رسانی و رساندن گندم به پرندگان و جانوران هزینه می‌کنم، اما تا همین حالا که با همدیگر صحبت می‌کنیم به شکل‌های مختلفی برکت کمک به پرندگان را در زندگی‌ام دیدم چه از لحاظ مالی و رزق و روزی‌ام که می‌بینم بیشتر شده وبولم برکت داشته است چه از لحاظ حال خوبی که خودم دارم، وقتی آدم می‌بیند یک پرنده یا یک حیوان تشنه در کوه سر آبشخور می‌آید وبه آن آرامش آب می‌خورد چه حال خوبی به آدم دست می‌دهد. البته همه آدم‌ها حال خوبشان را از این راه پیدا نمی‌کنند اما خدایه من کمک کرده است که در این مسیر قدم بگذارم.

روزی که به پرنده‌ها آب دادم

دیگر آبشخور درست کنم و آبشخور لاسیتیکی تبدیل به آبشخور سیمانی شد و اولین آبشخور را این‌طور درست کردیم. یعنی مخزنی درست کردیم که وصل می‌شد به قسمت آبشخور و داخل آبشخور هم شناور گذاشته بودیم تا هر مقدار آبی که لازم است وارد آبشخور شود. اولین آبشخور را که ساختیم برای اینکه پرنده‌ها و حیوانات در جاهای دیگر هم آب داشته باشند در پنج کوه نزدیک به روستایمان آبشخور درست کردیم. در این کار دوستانی هم بودند و هنوز هم هستند که به من کمک می‌کنند چه در رساندن آب و چه برای ساختن آبشخورها و چا دارد از همه آن‌ها تشکر کنم. من خیلی سواد استفاده از فضای مجازی را ندارم برای همین صفحه‌ای که دارم با کمک دوستانم اداره می‌شود و گاهی فیلمی از فعالیت با آب‌رسانی را در آنجا منتشر می‌کنیم که با استقبال خوب مردم روبه‌رو می‌شود. حتی کسانی هستند که از من می‌خواهند تا برای کمک به آب‌رسانی و رساندن گندم به پرندگان به آن‌ها شماره حساب بدهم، اما این کار را دوست ندارم. دوست دارم خودم آن را انجام بدهم چون می‌دانم الان وضعیت اقتصادی مردم خوب نیست و خیلی‌ها گرفتارند فقط گاهی که کسی مثلاً می‌گوید من چند کیلو گندم برای پرندگان نذر کرده‌ام شماره حساب مغازه‌ای که از ایشان گندم می‌خرم را به نذرکننده می‌دهم تا مستقیم پول را به مغازه‌دار پرداخت کند و من هم گندم را می‌برم و در جاهایی که می‌دانم می‌ریزم.

پس از تصادف و رفتن همسر و دو فرزندم، یکی از روزهایی که برای بهتر شدن حال‌م به کوه رفته بودم وقتی نشستم تا استراحتی بکنم چند پرنده را دیدم که همان اطراف بودند. به خشکسالی‌ها فکر کردم و با خودم گفتم این پرنده‌ها و جک و جانورهای دیگری که در کوه زندگی می‌کنند از کجا آب پیدا می‌کنند و چه وضعیتی دارند؟ با این فکر کمی از آبی که همراه داشتم را برای پرندگان ریختم چند دقیقه بعد دیدم آن‌ها به آب نزدیک شدند و از آن آب خوردند. دیدن این صحنه برای من خیلی تأثیرگذار بود چون توانسته بودم به آن چند پرنده کمک کنم آنجا بود که تصمیم گرفتم به یاد عزیزان از دست رفته‌ام و برای اینکه حال خودم بهتر شود برای پرندگان و حیوانات در کوه آب و گندم ببرم.

وقتی که تصمیم گرفتم برای حیوانات آب ببرم، با خودم فکر کردم که می‌توانم لاستیک ماشین را با بریدن تبدیل به آبشخور کنم و همین کار را انجام دادم چون بردن آن راحت‌تر بود و اولین آبشخور من با لاستیک ماشین سنگین درست شد.

پس از مدتی متوجه شدم چون رنگ لاستیک سیاه است آب توی آن خیلی گرم می‌شود و پرنده‌ها و جانوران باید همان آب گرم را بخورند. از طرفی لاستیک جوری بود که یکی دو بار زیر آن مار بسیار بزرگی دیدم که برای خودم هم خطرناک بود. ممکن بود وقتی آب می‌برم مار احساس ترس کند و به من حمله‌ور شود برای همین تصمیم گرفتم با کمک دوستانم با سیمان و مصالح

حرف زدن با پرندگان

آرزوی من همیشه این بوده که تا وقتی می‌توانم خودم کارهایم را انجام بدهم، زنده باشم و وقتی که نتوانم و نیازمند کمک دیگران بشوم دیگر نباشم. آرزوی دیگرم این است که خدا کمکم کند تا وقتی زنده‌ام و توانی در بدن من هست در خدمت این پرندگان و حیوانات زبان بسته باشم، چون از آن‌ها خیر و برکت دیده‌ام. بعد از اینکه زن و دو فرزندم از دنیا رفتند و از لحاظ روحی خوب نبودم کمک کردن به این پرنده‌ها حال‌م را خوب کرد. روزهای اولی که برایشان آب می‌آوردم شاید از من می‌ترسیدند اما حالا انگار صدای موتور من را هم می‌شناسند و با شنیدن آن زودتر جمع می‌شوند تا آب بخورند. بعضی وقت‌ها که آن‌ها را در حال آب خوردن نگاه می‌کنم گریه‌ام می‌گیرد و این گریه به خاطر ذوق است به خاطر اینکه من هم توانستم به آن‌ها کمک کنم.

خوشحالم که حالا پرندگان مونس و همدم من هستند. بعضی وقت‌ها که آن‌ها را در حال آب خوردن تماشا می‌کنم، با آن‌ها حرف می‌زنم. از آن‌ها می‌خواهم که برای همه گرفتارها دعا کنند، برای من دعا کنند و برای همه آن‌هایی که مریض هستند دعا کنند تا خدا آن‌ها را شفا بدهد. شاید از نظر بعضی آدم‌ها پرنده‌ها حرف زدن را ما نفهمند و اصلاً نفهمند من چه چیزی از آن‌ها می‌خواهم اما مطمئنم خدای پرندگان که این حرف‌ها را می‌شنود، از نظر من به هر شکلی شده است همه ما باید به محیط زیست کمک کنیم.

فرقی هم ندارد این کمک کردن برای سبز ماندن یک درخت باشد یا اینکه کمک کنیم سگی که دست یا پایش شکسته است در عذاب نباشد و او را مداوا کنیم. من گاهی پیش آمده است این کارها را هم کردم مثلاً سگی آسیب دیده بود که به او کمک و درمانش کردم.

یا یک وقتی دیدم توله‌های سگی را در چاله گودی انداخته بودند وقتی متوجه شدم با کمک دوستانم آن‌ها را درآوردیم. ائمه ما هم همین‌ها را می‌گویند که باید به آن‌ها عمل کنیم. برادرم می‌خواست به سفر کرپلا برود و از من هم خواست با او بروم، اما من با خودم فکر کردم وقتی که نباشم حتماً این پرنده‌ها و حیوانات تشنه می‌مانند برای همین گفتم نذر من با اجازه امام حسین(ع) این است که امسال برای پرنده‌ها آب و غذا ببرم. امسال روز تاسوعا و عاشورا همین کار را کردم و امیدوارم قبول واقع شده باشد.

